



گزارش

نادر طالب‌زاده در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

بنایی برای حل پرونده حاج‌احمد وجود ندارد



پنج سال پیش وقتی آقای «تبری میسان» به ایران سفر کرد برای اولین بار نام «عیسی‌ الایوبی» را در آن جلسه شنیدیم. او به من گفت فردی را می‌شناسم که آخرین شاهد چهار دیپلمات ایرانی بوده است. بعد از اینکه من از ماجرا مطلع شدم و اینکه چنین فردی وجود دارد تصمیم گرفتم در این خصوص اقداماتی انجام دهم و با او صحبت کنم ولی به دلیل بیماری‌ای که بر من حادث شد امکان پیگیری ماجرا را نداشتم. با بهبود وضعیت جسمی‌ام طی برنامه‌ای و در یک تماس اسکاپیی از «عیسی الایوبی» دعوت کردم در برنامه‌ راز حضور پیدا کند. بعد از این برنامه بنا داشتم وی را برای کنفرانس «افق نو» به تهران دعوت کنم ولی با خبر شدم کنفرانس «سلحشوران دفاع مقدس» قرار است به مناسبت بزرگداشت حاج‌احمد متوسلیان برگزار شود و از من خواسته شد وی را برای این مراسم دعوت کنم. کمک کردم الایوبی برای شرکت در این مراسم به ایران بیاید.

بعد از آن همایش و نحوه برخوردها متوجه شدم گویا بنایی برای حل این پرونده وجود ندارد؛ چون قبلا هم از او در سفارت ایران در بیروت صحبت کرده بودم و قرار بود جلسه‌ای با حضورش برگزار شود و صحبت‌های او

را بشنوند ولی چنین جلسه‌ای برگزار نشد. علاوه‌بر اطلاعات درباره چهار دیپلمات ایرانی پیش از شهادت شاهد دیگری وجود دارد که محل دفن چهار دیپلمات را می‌داند و شاهد این ماجرا بوده است. این مطالب را نیز سفارت مطلع شده اما در این خصوص نیز پیگیری نشده است.

منطقی این است که وقتی کسی ادعایی می‌کند در خصوص مساله مهمی حداقل حرف‌های او شنیده شود ولی حتی صحبت‌های وی شنیده هم نشد. اراده قوی‌ای وجود داشت ولی برای اینکه مانع شنیده شدن صحبت‌های عیسی الایوبی شود. تمام قرائن و شواهدی که وجود دارد تایید می‌کند که صحبت‌های وی واقعیت دارد اما هیچ تلاشی برای پیگیری این حرف‌ها صورت نگرفته است. اینکه ایوبی حقیقت را می‌گوید

یا نه یک مساله است و شنیدن حرف‌های او یک بحث دیگر. جالب اینجاست که همان کسی که مسئول پرونده طی حدود ۲۰سال بوده مانع این کار شده است. صحبت من این است که ما اطلاع نسبتا دقیق از محل دفن چهار دیپلمات ایرانی داریم. اما چرا در مقابل پیگیری این مساله مقاومت می‌شود؟ گرفتن مجوز بررسی این موضوع در لبنان چقدر زحمت دارد؟ آیا واقعا این چهار دیپلمات ارزش ندارند که این شواهد در موردشان پیگیری شود؟ افرادی که مانع تحقیقات این پرونده می‌شوند باید بدانند تا یک زمانی می‌توانند مخفی کاری کنند.

۲۰ سال پیش همه این مسائل در رسانه‌های خارجی مطرح شده است. آرشویوان در جراید روزنامه‌های لبنان موجود است که در کتاب حمید داودآبادی هم ذکر شده است. رفتاری که با عیسی الایوبی در کنفرانس «سلحشوران دفاع مقدس» شد بزرگ‌ترین توهین بود به این موضوع. زمانی که بحث بسیار جدی مطرح می‌شود و زمانی که عیسی الایوبی داشت از لحظه شهادت احمد متوسلیان صحبت می‌کرد مجری برنامه را قطع و یک تصویر ساختگی پخش می‌کند که نشان می‌دهد حاج‌احمد متوسلیان زنده است و از زندان‌های تل‌آویو در حال ارسال پیام به مردم ایران است.

درست همان زمانی که عیسی می‌گوید چهار دیپلمات ایرانی شهید شده‌اند با پخش تصاویری احساسی می‌گویند آنها زنده‌اند. همه چیز را به بازی گرفته‌اند. در برنامه‌ای که یک شاهد عینی مشاهداتش را بیان می‌کند جای این شوخی‌ها نیست. حرف ما این است که محل مشخص شده دفن دیپلمات‌های ایرانی کنده شود و بررسی شود. برخی حاضرند حاج‌احمد زیر خاک و بتن مدفون بماند ولی قصه و روایت آنها از ماجرا خدشه‌دار نشود. برای داستانی که هیچ مدرکی برای آن ندارند به قول برادر آقای متوسلیان حتی یک عکس از این ماجرا به ما نشان نداده‌اند. در لبنان پر از مافیاهای سیاسی است. عیسی الایوبی با بیان این صحبت‌ها جان خود را به خطر انداخته است؛ چون قاتل‌های دیپلمات‌های ایرانی هم‌اکنون حضور دارند و در قدرت هستند. وقتی حقایق مشخص شود افرادی که مانع از انتشار این صحبت‌ها شده‌اند جلوی خدا شرمنده خواهند شد.

من پنج سفر به لبنان برای این ماجرا رفتم و مساله را طی دو مرحله پیگیری کردم؛ مرحله قبل از دیپلمات‌ها و بعد از شهادت. به من گفته شده است که از ۱۷ پرونده مطرح شده درباره دیپلمات‌های ربوده شده پرونده‌ای که بنده پیگیر آن بودم نزدیک‌ترین پرونده به واقعیت بوده است. ولی این پرونده در مرحله اقدام آن مافیایی که در ایران وجود دارد مانع کار شده است. البته این مانع شدن‌ها دیگر کارساز نیست و با اطلاع مردم و مطالبه مردمی فضا عوض خواهد شد.

اقدامی که باید انجام شود این است که مسئولان بروند در محل دفن شهیدا که محدوده آن مشخص است با همکاری دولت لبنان حفاری کنند و آن زمان همه چیز مشخص می‌شود.

گفت‌وگو

۱۴ تیر سالگرد ربوده شدن حاج‌احمد متوسلیان و سه همراهش به دست نیروهای فالانز (شبه‌نظامی) به مقصد نامعلومی بود که همچنان پس از گذشت سه دهه نتیجه پیگیری از احوال این فرمانده بزرگ در حاله‌ای از ابهام است. اما دلیل اینکه علی‌رغم دستگاه‌های برقدرت امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی چرا تاکنون نتیجه‌ای برای این پرونده حاصل نشده جای بحث و تأمل است. طی این سال‌ها حرف‌ها و حدیث‌های زیادی مبنی بر زنده بودن یا به شهادت رسیدن این عزیزان بیان شده است اما هیچ گاه سندی در رد یا تایید هیچ یک از این ادعاها ارائه نشده و خانواده چهار دیپلمات بیش از بقیه مردم چشم انتظار سرنوشت عزیزان خود هستند. دوستان و اطرافیان آنها طی این سال‌ها تلاش بسیاری کرده‌اند تا شاید اطلاعاتی به دست آورند اما هر بار با در بسته مواجه شده‌اند و جز اطلاعاتی محو و غیر قابل‌ اتکا چیزی دستگیرشان نشده است. در این میان نادر طالب‌زاده با فردی در لبنان آشنا شده به نام «عیسی الایوبی». همان کسی که می‌گوید ۱۰ روزی را به چهار دیپلمات ایرانی در زندان اسرائیل محبوس بوده و طبق مشاهداتش معتقد است آنها به شهادت رسیده‌اند.اواز جمله افرادی است که در راه مبارزه علیه رژیم اشغالگر مدتی از دوران جوانی‌اش را در بند این رژیم بوده که پس از مدتی آزاد شده و به لبنان برگشته است. ما نیز برآن شدیم تا دقایقی با این فرد به صحبت بنشینیم و ببینیم ماجرای مشاهداتش از چه قرار است.

+++

عیسی می‌گوید: «حرف‌هایی که من بیان می‌کنم در خصوص احمد متوسلیان مشاهدات عینی‌ام است و سند این ماجرا نیز خود بنده هستم. هرچند با بیان این وقایع زندگی خود را به خطر انداختم در حالی‌که هیچ نفعی هم در این ماجرا برآیم متصور نخواهد بود که مثلا بگویم برای این منفعت حرف‌هایی را مطرح می‌کنم.

انگیزه‌ام از انتشار این خاطرات و مشاهدات بیان حق و حقیقت است. عده‌ای از من خواسته‌اند برای صحبت‌هایم درخصوص به شهادت رسیدن احمد متوسلیان و همراهانش سند ارائه کنم در حالی که تاکنون افرادی که اصرار دارند وی زنده است و در اختیار اسرائیلی‌ها است کوچک‌ترین سندی ارائه نداد ه‌اند.»

ⓧ وظیفه‌ای برای متقاعد کردن مردم و مسئولان ایرانی ندارم

من سندی برای این صحبت‌هایم. ندارم قبول یا رد حرف‌هایم توسط شما برای من تفاوت چندانی ندارد؛ اما وظیفه من بیان مشاهداتم است. بنده وظیفه‌ای برای متقاعد کردن مردم و مسئولان ایرانی ندارم؛ تنها آنچه دیده و لمس کرده‌ام منتقل می‌کنم.

ⓧ ماجرای آزادی‌ام از زندان پیچیده و ویژه است

من چند ماهی به دلیل مبارزه علیه رژیم صهیونیستی در زندان‌های رژیم اشغالگر بودم که به دلیل نفوذ خانوادگی‌ای که در لبنان داشتم و با توجه به فشارهایی که آوردند از زندان آزاد شدم. ماجرای آزادی‌ام از زندان یک مقدار پیچیده و ویژه است. قبل از بازداشت‌م یکی از مسئولان حزب قومی عربی سوریه در شمال لبنان بودم. این گروه یک گروه مقاومت ضد اسرائیلی است که بعد از آزادی هم مسئول دفتر سیاسی همین گروه شدم.

ⓧ کافی است پیگیری کنید مسئول سیستم اطلاعات سوریه در حوزه شمال لبنان چه کسی بوده

برخی می‌پرسند این همه سال از دیدار شما با این چهار نفر می‌گذرد؟ پس چرا حالا به فکر انتشار خاطرات‌تان افتاده‌اید؟ باید بگویم زمانی که من از زندان آزاد شدم مرا نزد نیروهای امنیتی لبنان که از دوستان خودم بودند، بردند. آن زمان همه اطلاعات و مشاهداتم را به مقامات امنیتی سوروی و لبنانی هم منتقل کردم. افرادی که من گزارش‌ها را به آنها دادم همین‌اکن هم در دولت سوریه و در سرویس امنیتی این کشور صاحب جایگاه هستند؛ ولی به دلایل مسائل امنیتی در مصاحبه نمی‌توانم اسم آنها را ببرم. برای اینکه مطمئن شوید سراغ چه کسی بروید کافی است پیگیری کنید که مسئول سیستم اطلاعات سوریه در آن زمان در حوزه شمال لبنان چه کسی بوده است.

ⓧ نمی‌دانم چرا عده‌ای مقابل صحبت‌های من مقاومت می‌کنند

نمی‌دانم چرا عده‌ای مقابل صحبت‌های من مقاومت می‌کنند. خب من مدتی بعد از آزادی‌ام اقدام به بازگو کردن اطلاعاتم از این چهار مرد برای مسئولان ایرانی هم کردم؛ اما در ایران با توجه به برخورد‌های صورت گرفته که تصور کردم یک دلیل سیاسی وجود دارد، مانعی ایجاد کردند برای بررسی گفته‌هایم. با این وجود طی ۲۰ سال گذشته تلاش کردم مشاهدات خودم را درباره این ماجرا منتقل کنم. روایتی که وجود داشت این بود که اسرائیلی‌ها اقدام به ربودن متوسلیان و همراهانش در آن خودرو کردند ولی از نظر من واقعیت امر این نیست. ولی آنها اصرار زیادی دارند که بگویند وی توسط اسرائیلی‌ها دستگیر و زندانی شده است و بر همین مینا تلاش کردند فضا را به سمتی هدایت کنند که امکان مذاکره غیرمستقیم میان ایران و اسرائیل برای تبادل ایجاد شود. طی این مدت بعد از اینکه متوجه شدم علاقه‌ای به شنیدن شدن صحبت‌های من وجود ندارد تلاشی برای ارتباط با سفارت ایران انجام دادم. با تنها کسی که توانستم جلسه‌ای داشته باشم راند موسوی، پسر محسن موسوی، کاردار وقت ایران در سوریه و یکی از چهار نفری که ربوده شده، بود. او پس از شنیدن

حرف‌هایم متقاعد نشد و در واکنش به صحبت‌هایم گفت آنچه من شنیده‌ام متفاوت است از چیزهایی که تو مطرح می‌کنی. من به او گفتم تنها آنچه دیده‌ام به شما منتقل کردم.

ⓧ دلیلی برای دروغ گفتن ندارم

می‌پرسند آیا در آن سلول غیر از من و چهار دیپلمات ایرانی فرد دیگری هم بود یا خیر؟ یا اینکه به چه دلیل شما با آنها هم سلول شده بودید؟ شاید واقعا جای مطرح کردن این سوال‌ها باشد اما من دلیلی برای دروغ گفتن ندارم ولی شما هم این را در نظر بگیرید. که هیچ جنایات و اقدامی بدون نقص انجام نمی‌شود. اگر شرایط آن روز لبنان را در نظر بگیرید متوجه خواهید شد که شرایط پیچیده‌ای بوده و من این اتفاق را یک اشتباه از جانب این گروه می‌دانم. شاید تصور آنها این بوده است که من جان سالم از شکنجه بیرون نخواهم برد.

روزی که من به سلول دیپلمات‌های ایرانی منتقل شدم سه هفته بود که تحت شکنجه بودم و تا قبل از آن در یک سلول انفرادی نگه داشته می‌شدم. این بازداشتگاه در لبنان و در بخشی از شهر بیروت واقع شده بود که «ایلی هویره» مسئول این زندان و بازداشتگاه بود.

ⓧ تصور آنها این بود که با مذاکراتی بین مقامات ایرانی و فالانزها به زودی آزاد خواهند شد

در ۱۰ روزی که من با آنها در یک سلول بودم حرف‌هایی بین‌مان مطرح شد اما پیامی به من منتقل نکردند. ولی تصور آنها این بود که بعد از ربوده شدن آنها توسط فالانزها، مذاکراتی بین مقامات ایرانی و این گروه صورت خواهد گرفت و من بسیار متفاوت بود و تصور می‌کردم کسی پیگیر ماجرای من نیست و در نهایت کشته خواهم شد. اما چیزی که تعجب مرا برمی‌انگیزد این است که فالانزها چرا باید دیپلمات‌های ایرانی را به شهادت برسانند؛ در صورتی که اسیر مهم را برای مذاکره و تبادل نگه می‌دارند اما آنها را کشتند و مرا هم پس از چهار ماه آزاد کردند!

ⓧ فالانزها بعد از دستگیری از سمت و جایگاه این افراد مطلع شدند

سلولی که ما در آن نگهداری می‌شدیم سلول بدی نبود. از این جهت که برای مثال ما خودمان غذای خودمان را درست می‌کردیم. تازه چای درست به سبک ایرانی و ملحفه هم داشتیم. یک چراغ یخت و پز وجود داشت و بچه‌ها اگر چیزی احتیاج داشتند به در سلول می‌زدند و تقاضا می‌کردند. تا جایی که من شاهد بودم برخورد بد یا شکنجه‌ای با آنها صورت نگرفته بود. ممکن است قبلا مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفته بودند ولی تا موقعی که من آنجا بودم چنین چیزی را به من نگفتند. با توجه به برداشت من و صحبت‌هایی که بین ما رد و بدل شد حدودا چهار یا پنج ماه بود که دستگیر شده بودند و فکر می‌کنم زمانی که فالانزها آنها را دستگیر کرده بودند تازه از سمت و جایگاه این افراد مطلع شدند.

ⓧ متوجه شدم که متوسلیان مقام بالاتری نسبت به بقیه دارم

با توجه به شناختی که از فالانزها دارم کسی نیست که از زیر دست آنها بدون شکنجه بیرون بیاید؛ ولی این شکنجه‌ها به نظر می‌رسد در اوایل دستگیری‌شان صورت گرفته باشد. در این خصوص ما صحبتی با هم نکردیم. آنها همدیگر را با اسم کوچک صدا می‌کردند و خودشان را هم به من با اسم کوچک معرفی کردند. ولی با توجه به رفتار صورت گرفته و برخوردشان این برداشت را کردم که احمد مقام بالاتری نسبت به بقیه دارم؛ چون هر موقع که او شروع به صحبت می‌کرد آنها با دقت گوش می‌دادند.

ⓧ او در زندان معروف بود به حاج‌احمد

او در زندان معروف بود به حاج احمد و بقیه هم با عنوان‌های کاظم و محسن و تقی صدا زده می‌شدند. یادم می‌آید که تقی رستگار در زندان آواز هم می‌خواند. اما انتظار نداشته باشید بعد از ۲۰ سال که زبان فارسی هم بلد نبودم بتوانم بگویم چه می‌خواند؟ ولی آهنگ و ریتمش چیزی که می‌خواند بیشتر حماسی بود.

ⓧ حاج‌احمد خیلی به عربی مسلط نبود

سلول‌مان در یک زیرزمین واقع شده بود. ما توسط پلکانی مارپیچ از فضای خارجی به سلول منتقل شدیم. بعد از اینکه مرا شکنجه دادند و به سلول منتقل کردند سه روز طول کشید که به حالت عادی برگردم و طی این سه روز احمد متوسلیان بیشتر از بقیه به من رسیدگی می‌کرد. بعد از اینکه شرایط بهتری پیدا کردم شروع کردیم به صحبت کردن و ارتباط گرفتن و با هم غذا می‌خوردیم. اولین صحبت‌هایی که میان ما رد و بدل شد این بود که دلیل دستگیری من چه بوده است؟ دو نفر عربی بلد بودند؛ محسن موسوی و احمد متوسلیان. حاج احمد خیلی به عربی مسلط نبود و تنها با عربی دست و پا شکسته تلاش می‌کرد منظورش را منتقل کند. او و محسن علاوه بر مباحث مذهبی به صحبت کردن درخصوص مسائل سیاسی علاقه‌مند بودند. برخورد زندانبان‌ها و مسئولان زندان با دیپلمات‌های ایرانی خوب بود و برایشان مواد



غذایی تهیه می‌کردند و میوه می‌آوردند. من هم از این برخورد بی‌بهره نبودم و به واسطه امکاناتی که برای آنها فراهم می‌شد من هم استفاده می‌کردم.

ⓧ تقی رستگار کمتر در حرف‌ها و بحث‌ها مشارکت می‌کرد

حاج‌احمد نسبت به من خیلی دلسوز بود. اگر برای مثال غذا نمی‌خوردم یا حتی کم می‌خوردم پیگیر می‌شد و دلیل آن را می‌پرسید. در میان چهار نفر تقی رستگار کمتر در حرف‌ها و بحث‌ها و صحبت‌ها مشارکت می‌کرد.

ورودی زندان مثل در چاه بود؛ باز می‌شد و این زندان یک زندان مخفی بود. داخل سلول حمام و دستشویی بود ولی در سلول‌هایی که قبل و بعد از

همراهی با دیپلمات‌های ایرانی بودم سلول‌ها کوچک‌تر بود که امکانات بسیار کمتری داشت. سلول حاج احمد متوسلیان حدودا سه متر در سه متر بود.

ⓧ همیشه به امامت حاج‌احمد نمازشان را به جماعت می‌خواندند

در این ۱۰ روز صبح که بیدار می‌شدیم یکی از ایرانی‌ها سبحانه را آماده می‌کرد و بعد از آن می‌نشستیم گپ می‌زدیم. بعد برای نماز ظهر وضو می‌گرفتند و همیشه به امامت حاج‌احمد نمازشان را به جماعت می‌خواندند.

ⓧ به متوسلیان گفتم من مسلمانم ولی نماز نمی‌خوانم

زندانبان‌ها بعضی وقت‌ها روزی یک بار یا دوبار مراجعه و سوال می‌کردند آیا چیزی احتیاج دارید یا خیر. آنها هم این چهارنفر را با اسم کوچک صدا می‌کردند و برای من جای تعجب بود؛ چون هر کسی یک کد داشت و مرا با کد صدا می‌زدند ولی آنها را با اسم کوچک صدا می‌کردند. بعد از سه چهار روز اول که به حالت عادی برگردتم یکی دو روز طول کشید به صورت کامل با گروه ایرانی ارتباط برقرار کنم. من مسلمان بودم ولی عامل به اسلام نبودم

ظاهر وضو می‌گرفتند و همیشه به امامت حاج‌احمد نمازشان را به جماعت می‌خواندند. من فقط آنها را نگاه می‌کنم احساس خوبی نداشتم. برای همین رفتم به حاج احمد که پیش نماز بود گفتم من مسلمانم ولی نماز نمی‌خوانم و دوست دارم در نماز خواندن با شما همراه شوم. حاج احمد به من گفت اجباری در دین نیست ولی اگر می‌خواهی می‌توانم به تو آموزش بدهم. به او گفتم نماز خواندن را بلدم چون مسلمان هستم ولی در فرایض دینی بیشتر برای خواندن نمازهای عید و نماز جمععه اکتفا کردم و در خواندن نمازهای یومیه تعلق داشتم. اگر اجازه دهید با شما همراه شوم. همین بهانه‌ای شد برای بحث‌های مذهبی میان من و حاج احمد و محسن موسوی. در صحبت‌هایی که میان ما صورت می‌گرفت حاج احمد بیشتر به دنبال درک بیشتر از لبنان و منطقه بود. از طرف دیگر من اطلاع زیادی از ایران و انقلاب ایران نداشتم. تنها تصورم این بود که با انقلاب در ایران و روی کار آمدن زمامداران جدید،